



دانشگاه علوم پزشکی تبریز
DANESHGAH-e-OLUM-e-PESHKEH-e TABRIZ

Journal of Education Strategies in Medical

Sciences

No 51, Volume 11, Issue 05

Research Article

DOI: 10.29252/edcbmj.11.06.07

Determining the Learning Principles of Neuro-education Using Exploratory Study and Explaining its Educational Implications

Zhila Kardan Halvaei^{1,*}, Eskandar Fathi Azar², Yousef Adib², Leila Mehdizadeh Fanid³

¹ PhD Student, Department of Educational Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran

² Professor, Department of Educational Science, Faculty of Psychology and Educational Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran

³ Assistant Professor, Faculty of Natural Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Received: 11 Nov 2017

Accepted: 27 Oct 2018

Keywords:

Neuro-education

Learning Principles

Grounded Theory

© 2019 Baqiatallah University of Medical Sciences

Abstract

Introduction: The purpose of this study is to help to develop standards in nerve education by utilizing views of prominent professors in the field of neuroscience, psychology and education, and moreover by employing documents available in this field.

Methods: In this research, a qualitative method of grounded theory was used. Data collection methods consisted of interviews, documents and texts, and questionnaires. The participants in the first phase of the study were 13 people with expertise in neuroscience, psychology and education. Semi-organized interviews were used to collect data. Furthermore, the latest findings from experts in the field of neuro-education were also applied as complementary information in the next section of the study. The Strauss and Corbin method was employed to analyze the interviewees.

Results: The result of the three-steps encoding of the collected data was extraction of three main categories, eleven sub categories, and thirty one characteristics or concepts. Finally, the Lawshe index (CVR) confirmed the fourteen basic principles of learning.

Conclusions: Overall, the findings of the analysis showed that studying and understanding the structure and function of the brain in thinking and practicing of the curriculum is essential step for improving the learning process of students. Neuroscience provides valuable information about the brain's learning system, which allows us to make more informed decisions about the curriculum.

*Corresponding author: Zhila Kardan Halvaei, PhD Student, Department of Educational Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran. E-mail: zh.kardan@yahoo.com

تعیین اصول یادگیری مبتنی بر عصب - تربیت با استفاده از مطالعه اکتشافی و تبیین دلالت‌های آموزشی آن

ژیلا کاردان حلوائی^{۱*}، اسکندر فتحی‌آذر^۲، یوسف ادیب^۳، لیلا مهدیزاده‌فانی^۳

^۱ دانشجوی دکتری برنامه ریزی درسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

^۲ استاد، گروه علوم تربیتی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

^۳ استادیار، گروه زیست‌شناسی (علوم اعصاب شناختی)، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

چکیده

مقدمه: هدف از این مطالعه کمک به رشد استانداردها در رشته عصب-تربیت از نقطه نظر اساتید برجسته در حوزه علوم اعصاب، روانشناسی و علوم تربیتی و اسناد و مدارک موجود در این زمینه است.

روش کار: در این پژوهش از روش کیفی از نوع نظریه زمینه‌ای استفاده شده است. روش‌های گردآوری اطلاعات شامل مصاحبه، اسناد و متنون و پرسشنامه می‌باشد. شرکت کنندگان در مرحله اول پژوهش تعداد ۱۳ نفر از افراد صاحب نظر در زمینه علوم اعصاب، روانشناسی و علوم تربیتی بودند. برای جمع آوری داده‌ها از مصاحبه نیمه‌سازمان یافته استفاده شد. همچنین آخرین یافته‌های متخصصان در حوزه عصب-تربیت نیز به عنوان اطلاعات مکمل در قسمت بعدی پژوهش استفاده گردید. برای تحلیل مصاحبه‌های افراد صاحب‌نظر از روش Strauss and Corbin استفاده شد.

یافته‌ها: نتیجه کدگذاری سه مرحله‌ای گردآوری شده، استخراج سه مقوله اصلی، بازده مقوله فرعی و سی و یک ویژگی یا مفهوم بود. نهایتاً شاخص سی وی آر لاشه چهارده اصل اساسی یادگیری را تأیید نمود.

نتیجه‌گیری: در مجموع یافته‌های تحلیل نشان می‌دهند که مطالعه و درک ساختار و عملکرد مغز در تفکر و عمل برنامه درسی گام بسیار مهمی در بهبود فرایند آموزش و یادگیری دانش‌آموزان است. علوم اعصاب اطلاعات بسیار ارزشمندی در مورد سیستم یادگیری مغز فراهم می‌کند که به ما اجازه می‌دهد تا تصمیمات آگاهانه‌تری در مورد برنامه‌های درسی بگیریم..

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۰۵

وازگان کلیدی:

عصب-تربیت

اصول یادگیری

نظریه زمینه‌ای

تمامی حقوق نشر برای دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله (عج) محفوظ است.

مقدمه

که می‌تواند به چندین طریق از طریق شکل‌گیری سیناپس‌های جدید، حذف سیناپسی (Synaptic pruning) و یا تقویت یا تضعیف پیوندها یا شبکه‌های عصبی موجود منعکس می‌شود [۸]. تحقیقات اخیر در علوم شناختی و علوم اعصاب و ارتباط آن با نظریه و عملکرد تربیتی پیشرفته‌های قابل ملاحظه‌ای در درک ارتباط بین مغز و آموزش داشته است. نتایج مطالعات پژوهشگران در این زمینه منجر به رشد رشته مطالعاتی شده است که با نام‌های مختلف چون عصب-تربیت (Neuro-education) [۹]، علم ذهن، مغز و تربیت (Mind, brain and education) [۱۰] و یا عصب‌شناسی تربیتی (Educational neuroscience) [۱۱] نامگذاری شده است. در این مطالعه از اصطلاح عصب-تربیت برای توصیف یک رشته مطالعاتی بین‌رشته‌ای استفاده شده است که با ارتباط دانش‌هایی چون علوم اعصاب، روانشناسی، علوم شناختی و علوم تربیتی در صدد ایجاد یک علم جدید یادگیری است که ممکن است شیوه‌های آموزشی را تحت تأثیر قرار داده و تغییر دهد [۸]. به منظور هماهنگی چگونگی یادگیری مغز با راهبردهای آموزشی سازگار با مغز، Caine and Caine [۱۲] دوازده اصل یادگیری مغز محور پژوهش کردند [۱۳]. همچنین Tokuhama and Espinosa [۱۴]

مغز و نحوه یادگیری انسان طی چند دهه گذشته به طور قابل ملاحظه‌ای مورد توجه واقع شده است [۳-۱]. سال‌ها پیش، تمام شواهد موجود در پایگاه‌های مغز رفتار انسان بر اساس مطالعه مغزهای غیر طبیعی یا آسیب دیده یا با برخی از اختلالات پیشرفتی بود [۴]. در دهه ۱۹۸۰، پیشرفت در تصویربرداری عصبی و تکنولوژی‌هایی مثل EEG و الکتروانسفالوگرام (Electroencephalographic) به دانشمندان این اجازه را داد تا بتوانند ساختار و کارکرد مغز را مورد مطالعه قرار دهند [۷-۵]. این تکنولوژی اطلاعاتی درباره ادرارک، عملکردهای شناختی و عاطفی فراهم آورده که باعث ایجاد انگیزه در محققان علوم اعصاب و معلمان شده است. از آنجا که محققان قادرند با استفاده از فناوری‌های جدید آنچه در مغز اتفاق می‌افتد را مشاهده کنند، این امر باعث ایجاد علاقه در آن‌ها جهت توجه به فرایندهای یادگیری می‌گردد [۵]. یادگیری را می‌توان بنیادی ترین فرایندی دانست که در نتیجه آن، موجودی ناتوان و درمانده، به فرد تحول یافته‌ای می‌رسد که توانایی‌های شناختی و قدرت اندیشه وی حد و مرزی نمی‌شناسد. یادگیری از منظر علوم اعصاب، فرایند تغییرات در الگوی پیوند بین نورون‌ها با یکدیگر است

چگونه تعریف می‌شود؟ و چه میزان توافق بین کارشناسان عصب-تریبیت در ارتباط با این استانداردها (اصول) وجود دارد؟

روش کار

روش‌های پژوهش در حوزه عصب-تریبیت در سه دسته مطالعات علمی، مطالعات پیوند دهنده و مطالعات عمل محور طبقه‌بندی می‌شوند [۲۱]. از بین سه دسته مطالعات مطرح شده در حوزه عصب-تریبیت، در پژوهش حاضر مطالعات پیوند دهنده بهترین نقش را دارند. مطالعات پیوند دهنده با هدف بررسی دقیق‌تر تاثیرات و تناسب بالقوه مقاوم‌مرتبط با یادگیری به منظور دستیابی به یک شناخت تربیتی و عصب-روانشناسی انجام می‌شوند. در مجموع مطالعات پیوندی در سه دسته کمی، کیفی و تربیکی انجام می‌شوند که در این پژوهش از روش کیفی از نوع نظریه زمینه‌ای استفاده شده است. روش‌های گردآوری اطلاعات شامل مصاحبه، اسناد و متون و پرسشنامه‌می باشد که هر یک از آن‌ها نیز به صورت‌های مختلف ساخته، اجرا و تحلیل شده است. شرکت‌کنندگان در مرحله اول پژوهش تعداد ۱۳ نفر از افراد صاحب نظر در زمینه علوم اعصاب، روانشناسی و علوم تربیتی بودند. برای جمع آوری داده‌ها از مصاحبه نیمه‌سازمان یافته استفاده شد. مصاحبه‌ها با اجازه قبلی انجام گرفت و پیش از آغاز مصاحبه موضوع و اهداف پژوهش به اطلاع مصاحبه‌شوندگان رسید. مطالبی که در این مقاله ارائه می‌شود مربوط به یافته‌هایی است که از پاسخ شرکت‌کنندگان به پرسش‌ها در فرایند مصاحبه استخراج شده است همچنین آخرین یافته‌های متخصصان در حوزه عصب-تریبیت نیز به عنوان اطلاعات مکمل در قسمت بعدی پژوهش استفاده شده است. به این صورت که به به متابع و اسناد مکتوب داخلی و خارجی مرتبط با رویکرد عصب-تریبیت به یادگیری و تربیت‌مراجه و اطلاعات مورد نیاز جمع آوری گردید. برای Strauss and Corbin تحلیل مصاحبه‌های افراد صاحب‌نظر از روش استفاده شد. به این صورت که طی فرایندی منظم و در عین حال مقایسه مدادوں داده‌ها جمع آوری شد و برای اینکار از فرایند سه مرحله‌ای کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی استفاده گردید. برای کدگذاری باز، متن مصاحبه‌ها چندین بار خوانده و جملات اصلی آن استخراج شده و به صورت کدهایی ثبت شد و سپس کدهای مشابه در دسته‌هایی قرار گرفت. در کدگذاری محوری، طبقات به طبقات فرعی خود ربط داده شد تا تبیین‌های دقیق‌تر و کامل‌تر درباره پدیده ارائه شود. کدگذاری انتخابی فرایند یکپارچه‌سازی و پالایش مقوله‌ها است؛ به این ترتیب که محقق با ایجاد یک آهنگ و چیدمان خاص در بین مقوله‌ها، آن‌ها را برای ارائه و شکل‌دهی یک تئوری تنظیم می‌کند. جهت افزایش اعتماد و اعتبار علمی نتایج از روش‌هایی که توسط گوبا و لینکلن پیشنهاد شده است، استفاده شد. این دو پژوهشگر چهار معيار قابلیت اعتبار، انتقال‌پذیری، قابلیت اعتماد و قابلیت تأیید را ارائه کرده‌اند. به منظور رعایت قابلیت اعتبار پژوهش سعی شد افرادی وارد مطالعه شوند که دانش غنی‌ای در زمینه علوم اعصاب و آموزش و یادگیری مغز محور داشته باشند. از این‌رو حداقل معیار ورود به مصاحبه، افراد صاحب‌نظر در زمینه علوم اعصاب، روانشناسی و برنامه‌ریزی درسی می‌باشد که دارای مدرک دکتری بوده و در زمینه علوم اعصاب، عصب‌شناسی تربیتی، آموزش و یادگیری مغز محور آگاهی دارند. جهت تحقیق انتقال‌پذیری پژوهشگر موظف است تا مجموعه

از روش گرندتئوری اصولی را برای رشته عصب تربیت تعیین نمود [۱۱]. این اصول به روش فراتحلیل و دلفی جمع‌بندی شد. مطالعه وی منجر به مدلی شد که وی آن را «ذهن، مغز و تربیت» نامید. اگرچه، Tokuhama and Espinosa و Caine and Caine مهم در این زمینه را روشن کرده‌اند اما بررسی بسیاری از مسائل راهکارهای پژوهشی هنوز هم ادامه دارد.

اگرچه استانداردهایی در علوم مغز و اعصاب، روانشناسی و آموزش وجود دارد اما توافقی جامع در مورد استانداردهای این ارتباط، یعنی عصب-تریبیت وجود ندارد. مقاوم‌مرتبط به طور غیر مستقیم و نامتناقض برای سال‌های متمادی در کلاس درس به کار گرفته می‌شوند [۱۴، ۱۵]. یکی از نتایج عدم ایجاد استانداردها، ابهام در این مسئله است که از این یافته‌ها تا چه حد و چگونه سوءاستفاده می‌شود و چگونه تعمیم نادرست یافته‌های مربوط به مغز آسیب زاست. برای مثال، کشفیات بین دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ از افزایش سینیاپس در مoshهای جوانی که در محیط‌های غنی قرار داشتند، خبر داد که مدت‌ها بعد یافته‌های این پژوهش وارد جامعه آموزشی شد [۱۶] با وجود غیر انسانی بودن این یافته‌ها، نتایج آن منجر به گسترش توصیه‌های آموزشی درباره بهبود محیط‌های یادگیری برای نوزادان و کودکان شد. با این اوصاف مشخص است که یک پل رسمی بین رشته‌های مغز و اعصاب، روانشناسی و آموزش وجود ندارد [۱۷، ۱۸]. در نتیجه Gardner یکی از بزرگ‌ترین متوفکران آموزشی همسو با دیگران در این زمینه، ایجاد یک کلاس از متخصصان عصب-تریبیت را پیشنهاد می‌کند. متخصصان عصب-تریبیت شامل معلمانی هستند که درباره مغز و چگونگی یادگیری بهتر می‌دانند و دانشمندان علوم اعصاب و روانشناسان که علاقه‌مند به شیوه‌های تدریس می‌باشند. معلمان نیز به آموزش عصب-تریبیت نیاز دارند به این دلیل که بسیاری از معلمانی که در کلاس‌هایشان کار می‌کنند، در دانشگاه‌هایی آموزش دیده‌اند که منحصراً بر روی نحوه تدریس تمرکز داشتند نه چگونگی یادگیری دانش‌آموzan [۱۱]. به طور مداوم دانشمندان علوم اعصاب و روانشناسان به آموزش‌های عصبی نیاز دارند زیرا صرفاً به یادگیری تمرکز دارند. با اینکه که رشته عصب-تریبیت طی سه دهه گذشته رشد زیادی داشته است اما تقاضای بسیاری برای پارامترهای واضح‌تر و کاربردی تر استاندارهای عصب-تریبیت از تمامی بخش‌های نظام آموزشی شنیده می‌شود [۱۹]. تعریف استانداردها در عصب-تریبیت برای رشد آن ضروری است اما تاکنون این استانداردها مورد توافق قرار نگرفته‌اند. هدف از این مطالعه کمک به رشد استانداردها در رشته عصب-تریبیت از نقطه نظر اساتید برجسته در حوزه علوم اعصاب، روانشناسی و علوم تربیتی و اسناد و مدارک موجود در این زمینه است. با توجه به اینکه دانش موجود در زمینه اصول عصب-تریبیت محدود بوده و با عنایت به اینکه به نظر پژوهشگران مطالعات کیفی بهتر از سایر مطالعات قادر به تبیین و توضیح مقاوم‌مرتبط مبهم و ناشناخته می‌باشند و همین طور با در نظر گرفتن این موضوع که پژوهشی مشابه در رابطه با اصول یادگیری عصب-تریبیت در ایران و سایر نقاط دنیا محدود می‌باشد، کاربرد روش مطالعات کیفی بهترین گزینه ممکن در این خصوص می‌باشد زیرا در پژوهش‌های کیفی محققین به دنبال پاسخ به موضوعاتی هستند که اطلاعات و پژوهش‌های اندکی در رابطه با موضوع وجود دارد [۲۰]. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که استانداردها در عصب-تریبیت

داده‌ها، تفسیرها و یافته‌های این مطالعه با نگاهی به مطالعات پیشین حاصل می‌شود، به نحوی که سایر پژوهشگران بتوانند قادر به درک تجربه متخصصان در این زمینه و پیگیری داده‌ها و دستیابی به نتایج مشابه باشند. برای تجزیه و تحلیل داده‌های حاصل از مطالعات کتابخانه‌ای نیز از روش توصیف، تحلیل، تفسیر و استنتاج استفاده شد.

یافته‌ها

نتیجه کدگذاری سه مرحله‌ای داده‌های گردآوری شده، استخراج سه مقوله اصلی، یازده مقوله فرعی و سی و یک ویژگی یا مفهوم بود. با توجه به اینکه مقوله‌های استخراجی نسبتاً زیاد و خارج از حجم مناسب مقاله می‌باشد لذا خلاصه‌ای از مضمون را در قالب [جدول ۱](#) ارائه شده است.

داده‌ها و توصیفات متنی خود را به نحوی کامل و غنی عرضه کند که بتوان آن را با ادبیات نظری پیشین، تطبیق کرد و تائید نظری آن یافته را دریافت. ضمن آنکه پژوهشگران دیگر باید بتوانند درباره قابلیت انتقال این یافته‌ها به محیط‌های دیگر قضاؤ کنند. همچنین اطلاعات کسب شده توسط دو نفر از اعضای هیات علمی که در زمینه تحقیقات کیفی صاحب نظر می‌باشند مورد بررسی و تأیید قرار گرفت به علاوه توصیف زمینه مورد بررسی، ارائه توضیحات لازم در مورد مشارکت کنندگان و استفاده از نقل قول‌های مستقیم آنان نیز در این راستا انجام گرفت. جهت تعیین قابلیت اعتماد دو نفر از افراد آشنا به روش گرندتئوری مصاحبه‌ها را جداگانه کدگذاری نمودند تا توافق بین نظرات آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. همچنین در جمع آوری، پیاده‌سازی و ثبت داده‌ها و تخصیص زمان کافی برای جمع آوری داده‌ها نهایت دقت صورت گرفته است. قابلیت تأیید از طریق مرور و بازبینی‌های دقیق و چندین باره

جدول ۱: مقوله‌های اصلی، فرعی و ویژگی‌های به دست آمده از پاسخهای مشارکت کنندگان

| زیرمقوله‌ها | ویژگی‌ها |
|------------------------------------|--|
| فرایند رشد (مغز محور) | شناخت تأثیر الگوها و قوانین رشد در تأثیر عوامل ژنتیکی و محیطی بر رشد انسان، وجود دوره‌های حساس برای یادگیری برخی مهارت‌ها و رشد، تداوم رشد مغز و سلسه مرتبی بودن آن. |
| تغییر و رشد مادام‌العمر مغز | تغییر و رشد در سراسر بزرگسالی بر اثر تجربه، توانایی انطباق مغز با شرایط جدید. |
| تفاوت در ساختار و کارکرد مغز افراد | تمرکز بر جنبه‌های بیولوژیکی تفاوت‌های فردی، تأثیر تجربه بر تفاوت‌های فردی مغز افراد |
| گرایش ذاتی مغز به جستجوی معنا | تضمن بقای انسان به واسطه جستجوی طبیعی اطلاعات، ثبت و ذخیره و بازیابی اطلاعات مهم و معنادار در مغز |
| کشف الگوها | برقراری ارتباط بین دانش جدید و دانش قبلی، کشف امور تازه محركی برای الکوسازی. |
| ابعاد هیجانی-فیزیولوژیکی مغز | |
| نقش عواطف و هیجانات در یادگیری | کمک به درک مفاهیم و یادسپاری بهتر تجارت یادگیری، نورون‌های آبینه‌ای و تقلید عواطف، کمک به هدایت توجه، تأثیر مخرب استرس و فشار روانی زیاد بر یادگیری |
| عوامل زیستی مؤثر بر یادگیری مغز | راعیت عادت غذایی مطلوب، ضرورت خواب کافی برای یادگیری بهتر، تحرك جسمانی و یادگیری |
| برقراری محیط یادگیری مهیج و چالش | تجارت یادگیری چالش برانگیز، تأثیر مخرب محیط اولیه محدود بر یادگیری، بازخورد و یادگیری، حذف تهدید از محیط یادگیری، فعالیت‌های هنری و بهبود یادگیری |
| تأثیر روابط اجتماعی مطلوب | غیریزه قدرتمند مغز برای برقراری روابط اجتماعی، تعامل تنگاتنگ رشد شناختی و رشد اجتماعی |
| ابعاد شناختی مغز | |
| حفظ و جلب توجه مغز | عدم توانایی مغز به توجه مدام و یکنواخت، گرایش مغز به توجه انتخابی، تحریک توجه به واسطه تحریک هیجانی، توجه و به خاطر سپاری تصاویر بزرگ بهتر از جزئیات |
| سیستم‌های چندگانه حافظه و یادگیری | بهبود قابلیت‌های حافظه و وجود مسیرهای عصبی چندگانه‌اما همپوشان برای انواع مختلف مدارهای حافظه |

"مغز به طور مدام آنچه را که دریافت می‌کند و آنچه را که قبلاً می‌داند را با هم مقایسه می‌کند. درواقع تشخیص الگوها از طریق مقایسه مدام اطلاعات جدید با آنچه که مغز از قبل می‌داند، به دست می‌آید". گنجاندن اطلاعات جدید و تازه در مباحث یادگیری روشی مفید و کاربردی است که فرآگیر را قادر می‌سازد تا با علاقه و اشتیاق اطلاعات جدید را یاد بگیرد. مشارکت‌کنندگان از تجربه خود در زمینه ارائه اطلاعات تازه و به روز اینگونه اظهار نظر می‌کنند: "بخشی از مغز به نام سیستم فعال مجدد (RAS)، محرك‌های دریافتی را فیلتر می‌کند، تصمیم می‌گیرد که به چه اطلاعاتی اعتماد کرد و توجه کند. اطلاعات حیرت انگیز و تازه توجه فرآگیر را جلب می‌کند. در کلاس درس، این بدان معناست که تغییر برنامه‌ها، به یادگیری دانش آموzan کمک می‌کند مثل گردش‌های علمی و دعوت از افراد موفق برای حضور بین دانش آموzan همه به یادگیری بهتر دانش آموzan می‌انجامند."

نمونه‌هایی از نقل قول‌ها به شکل اتفاقی برای برخی مضمونین جهت روشن شدن برای خوانندگان محترم به شرح زیر ارائه شده است. به عنوان نمونه مشارکت‌کنندگان در خصوصیکی از ویژگی‌های مهم مربوط به گرایش مغز به جستجوی معنا که ثبت و ذخیره و بازیابی اطلاعات مهم و معنادار در مغز است، چنین بیان می‌کند:

"مغز انسان طوری طراحی شده که وقتی با الگوی بی‌معنی رو به رو می‌شود اون و پس می‌زنه، درواقع به این صورت می‌شه گفت فرد همواره در معرض اطلاعات بسیاری قرار دارد. اطلاعاتی که مغز بتونه اون‌ها رو کنار هم قرار بده و سازماندهی و طبقه‌بندی کنه را ثبت و ذخیره می‌کنه و می‌تونه بعداً به درستی بازیابی کنه ولی آگه نتونه اون‌ها رو به درستی سازماندهی کنه در برابر شون مقاومت می‌کنه".

همچنین مصاحبه‌شوندگان معنقدند تلاش مغز در برقراری ارتباط بین دانش جدید و دانش قبلی عاملی اساسی در الکوسازی محسوب می‌شود.

استرس با تأثیر بر کورتکس مغز که ناحیه‌ای برای کنترل یادگیری و احساسات است، باعث تقویت فعالیت‌های مغزی می‌شوند. استرس باعث ترشح گلوکوکورتیکوئیدها می‌شود که منجر به تقویت عملکرد مغزی می‌گردد. اما ترشح داوم این گلوکوکورتیکوئیدها و سطح بالای خونی این هورمون‌ها باعث آسیب به هیپوکامپ می‌شود که اصلی‌ترین بخش مسئول حافظه صریح فرد نظری حقایق و رویدادها است.

تجذیه منظم و مطلوب نیز برای کارکرد مغز مهم است و همه انسان‌ها احساس گیجی و بی‌حواله‌گی ناشی از بی‌غذایی را تجربه کرده‌اند و همچنین به لزوم داشتن تجذیه سالم در دانش‌آموزان اشاره می‌کنند: "با اینکه تجذیه برای تأمین انرژی مغز بسیار ضروری است ولی هر مواد غذایی و کالری آن‌ها به مغز دانش‌آموز کمک نمی‌کند تا به بهترین شیوه یادگیرد. صرف داشتن تجذیه مهم نیست مهم تجذیه سالم است. باید برخی غذاها و تنقلات بی‌صرف از رژیم غذایی دانش‌آموزان حذف شود. اگرچه عادت‌های غذایی خوب کمتر در اختیار مدارس و معلمان است اما مهم آگاهی معلمان در این زمینه است. با آموزش دادن دانش‌آموزان و والدین‌شان درباره اهمیت تجذیه سالم یادگیری بهتری در فراغیران شاهد خواهیم بود".

در خصوص ضرورت خواب کافی برای یادگیری بهتر نظر مشارکت‌کنندگان حاکی از آن است که کمبود خواب می‌تواند به افزایش سرعت پیری مغز و نیز کاهش حجم مغز و کارکردهای شناختی ذهنی می‌انجامد. محرومیت از خواب موجب افت فاکتورهای شناختی انسان می‌شود. یکی از مشارکت‌کنندگان نقش مدرسه را در این خصوص بسیار مهم می‌داند:

"محرومیت از خواب امروزه در اکثر نوجوانان دیده می‌شود که باعث کاهش یادگیری و یادآوری می‌شود و بسیاری از عملکردهای شناختی و هیجانی را مختل می‌کند. برنامه زمانی مدرسه در این زمینه نقش مهمی دارد. زمان شروع کلاس‌های مدارس در سال‌های بالایی زودتر است در حالیکه نوجوانان نمی‌توانند برنامه زمانی خواب خود را با آن سازگار کنند. چون تغییراتی در تعادل هورمونی آن‌ها رخ می‌دهد. در نتیجه سال‌های اول صبح خواب آلواند و بعد از ظهر که مدارس تعطیل هستند هوشیاری آن‌ها بهتر می‌شود. بهتره مدارس تلاش کنند تا بین زمان خواب و برنامه زمانی مدارس تعادل برقار کنند تا یادگیری دانش‌آموزان بهبود یابد".

مصالحه‌کننده‌ای دیگر مزیت اصلی خواب را در برقراری پیوند بین دانش جدید و دانش قبلی می‌داند و به نقش تاثیرگذار والدین در تنظیم برنامه خواب فرزاندان اشاره می‌کند:

"خواب از فرایندهای ضروری حیات انسان هست. مغز برای پیوند بین دانش جدید و دانش قبلی به زمانی برای استراحت نیاز دارد. خواب به تحکیم حافظه نیز کمک می‌کند. مخصوصاً حافظه اخباری یا حافظه آشکار. بی‌خوابی باعث کاهش تمرين و توان یادگیری فرد می‌شود. سبک نامنظم زندگی نقش مهمی در این زمینه دارد. والدین باید از ابتدا یک نظام مشخصی را در زندگی کودک مشخص کنند تا کودک طبق آن زندگی کند. محرومیت از خواب بیشتر به دلیل برنامه نامنظم والدین است که بالطبع از عوامل مؤثر بر عملکرد تحصیلی نامطلوب دانش‌آموزان هست".

در خصوص نقش حیاتی هیجانات بر یادگیری، مشارکت‌کنندگان کمک به درک مفاهیم و یادسپاری بهتر تجارت یادگیری را از مهم‌ترین مزایای درگیری هیجانی فراغیران بیان کردند. اصلی‌ترین تاکید آن‌ها بر این است که رویدادهای هیجانی بهتر از رویدادهای خنثی درک شده و یاد گرفته می‌شوند.

"واقعی عاطفی بهتر از واقعی خنثی به خاطر سپرده می‌شوند. وقتی یه مطلبی با بار عاطفی همراه می‌شود بهتر پردازش می‌شود. پردازش بهتر محتوا باعث درک بهتر مفاهیم می‌شود. محتوای که با بار عاطفی همراه می‌شود مدت زمان طولانی‌تری در حافظه می‌ماند و در مقایسه با مطالبی که با بار عاطفی همراه نیست کامل‌تر و با دقت بیشتری یاد گرفته می‌شود."

نظر متخصص دیگر بر این است که علاوه بر اینکه عواطف نقش مهمی در یادگیری دارد، می‌تواند در یادآوری مطالب نیز مؤثر باشد. وی معتقد است محتوای دارای بار هیجانی یادآوری آن را تسهیل می‌بخشد:

"حوزه جدید مطالعاتی که امروزه مطرح شده و باید با دقت بیشتری به اون توجه کنیم مفهومی به نام تفکر یادگیری یا هوش عاطفی است. تاکید این نوع تفکر بر نقش عواطف و هیجانات در یادگیری، حافظه و یادآوری است. شناخت و هیجان باید در کنار هم در برنامه‌های درسی و آموزش مورد توجه قرار گیرند. وقتی تجارت یادگیری با جنبه عاطفی و هیجانی همراه می‌شود مفاهیم بهتر درک می‌شود، در نتیجه یادگیری معنادار اتفاق می‌افتد و یادآوری آن نیز راحت‌تر است. با یادآوری تجربه هیجانی، تجربه یادگیری هم راحت‌تر یادآوری می‌شود."

همچنین نظر مشارکت‌کنندگان بر این است که فراغیران به محتوایی توجه می‌کنند که برای آن‌ها خوشایند باشد:

"مغز انسان به تجارت دارای مؤلفه هیجانی توجه می‌کند. مطالب ارائه شده‌ای که با جنبه عاطفی همراه می‌شود پیامی به مغز می‌فرستد که به چیزی توجه کند و یا توجه نکند. عواطف و هیجانات توجه را بر می‌انگیزاند و در پی آن توجه هم باعث بهبود یادگیری می‌شود."

مدت زمان زیادی از کشف نورون‌های آینه‌ای نمی‌گذرد اما تأثیر این کشف را در درک بسیاری از عملکردهای عصبی از جمله یادگیری نمی‌توان کتمان کرد. متخصصان معتقدند نورون‌های آینه‌ای نه تنها در اجرا و درک حرکات دیگران نقش دارند بلکه به واسطه نورون‌های آینه‌ای افراد احساسات و عواطف خود را با هم به اشتراک می‌گذارند.

"نورون‌های آینه‌ای به افراد کمک می‌کنند که نه تنها اعمال افراد بلکه نیت و احساسات پشت این اعمال را تشخیص دهند و درک کنند. وقتی دو فرد مثلاً معلم و دانش‌آموز با هم تعامل برقرار می‌کنند، مراکز عاطفی آن‌ها از یکدیگر تأثیر می‌پذیرد."

اکثر افراد به کمی فشار نیاز دارند تا در زمان یادگیری هشیار باشند اما قرار گرفتن فرد در معرض فشار زیاد می‌تواند مخرب بوده و مانع درگیری فرایندهای عالی تفکر شود. نظر یکی از متخصصان به این شرح است:

"تمام استرس‌ها هم مخرب نیستند مقادیر کم استرس می‌تواند به ما کمک کند که بتوانیم تحت شرایط مختلف کار کنیم و منجر به آن می‌شود که ما هر کاری را به بهترین نحو ممکن انجام دهیم. اما زمانی که فرد مدام تحت استرس باشد، مغز وی مجبور می‌شود بهای این فشار مدام را بپردازد. می‌شه گفت استرس یک عامل قادر تمند تأثیرگذار بر یادگیری و حافظه است. هورمون‌های آزاد شده ناشی از

و برای تحقق یادگیری بهینه باید فرسته‌هایی برای استراحت در نظر گرفته شود.

"بیشتر معلم‌ها مغز دانش‌آموزان را بیش از حد انباشته می‌کنند. بدون اینکه زمان کافی به آن‌ها داده شود تا بتونند این حجم بالای اطلاعات را به هم ارتباط بدهند. معلم اونقدر اون مطالب رو تدریس کرده که فکر می‌کند که درک مطالب آسونه ولی فراموش می‌کند که همین مطالب به ظاهر ساده برای فراغیران جدید هست و آن‌ها به زمانی برای درک آن نیاز دارند."

در هر لحظه مغز ما با محرك‌های محیطی بسیار زیادی رو به رو است. توجه انتخابی نقش مهمی در یادگیری دارد. مغز در هر لحظه به واسطه اهدافی که ما در سر داریم، دست به انتخاب می‌زند که به کدام محرك‌ها توجه کند و آن‌ها را پردازش و احتمالاً ذخیره کند و به کدام محرك‌ها بی‌توجهی کند.

"مغز انسان همواره با محرك‌های متعددی روبه رو است ولی در یک زمان تنها قادر به تمرکز بر یک موضوع است. به این معنی که در هر لحظه فقط می‌تواند به موارد محدودی توجه کند و باید به نفع پاره‌ای موارد و محرك‌ها از توجه به سایر موارد صرف نظر کند."

استادی کلید اصلی موقفيت فراغیر در توجه را مشخص نمودن هدف و موضوع یادگیری می‌داند. نظر وی به این شرح است:

"وقتی ما اهمیت موضوع را برای فراغیر مشخص می‌کنیم وی دقیقاً می‌داند که باید چه چیزی رو یاد بگیرد. واقعیت این است که تشخیص موضوع برای دانش‌آموزان مشکل هست. وقتی موضوع برای آن‌ها مشخص می‌شود بپرسی بر آن موضوع تمرکز می‌کنند."

همچنین متخصصان ارتباط اطلاعات جدید به زندگی واقعی را بهترین روش برای افزایش قابلیت‌های حافظه عنوان کردند.

"وقتی تجارت دنیای واقعی دانش‌آموزان اهمیت داشته و فعالیت‌های یادگیری به آن‌ها مرتبط شود قدرت حافظه در ثبت، ذخیره و بازیابی اطلاعات بیشتر می‌شود. قرار دادن مهارت‌ها و حقایق در زمینه واقعی فرایندهای حافظه را تسهیل می‌کند."

"یادگیری بهتر در شرایط طبیعی رخ می‌دهد. باید اطلاعاتی که در اختیار دانش‌آموز قرار داده می‌شود به تجارت زندگی واقعی پیوند داد. با ارتباط محتوا به زندگی واقعی فراغیر، انگیزه یادگیری و پیشرفت دانش آموز تقویت می‌شود."

همچنین برخی از مشارکت‌کنندگان از ارزش کاربرد انواع تکرار برای افزایش توانایی‌های حافظه حمایت کردند.

"مرور مطلب با فاصله‌های معین نقش موثری در تحکیم اطلاعات در حافظه دارد. تمرین و تکرار یک مفهوم به شیوه‌های مختلف به فراغیر کمک می‌کند تا آن را به خاطر بیاورید. بهتر است اطلاعات را با شیوه‌های مختلف یاد گرفت. مثلاً وقتی فراغیر درباره یک موضوع بحث می‌کند، فیلم تماشا کند، بخواند و حتی خلاصه کند، اطلاعات یکسان در مسیرهای نورونی متفاوتی قرار می‌گیرند که با این روش یادآوری اطلاعات هم راحت‌تر صورت می‌گیرد."

مطالبی که به آن‌ها اشاره شد مربوط به یافته‌هایی است که در فرایند مصاحبه، از پاسخ شرکت‌کنندگان به پرسش‌ها استخراج شده است و در قالب اصول یادگیری ارائه گردید. همچنین آخرین یافته‌های متخصصان در حوزه عصب‌تریبیت نیز به عنوان اطلاعات مکمل استفاده شده است. به این صورت که به منابع و استناد مکتوب داخلی و

در خصوص تأثیر تحرک جسمانی بر افزایش عملکرد مغز، شرکت‌کنندگان غفلت و چشم پوشی از درس تربیت بدنی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. نظر ایشان به این شرح است:

"ورزش فاکتوری است که باعث افزایش (Neurotrophic Factor) در مغز می‌شود، مقاومت سلول‌ها در برابر آسیب‌ها را بالا می‌برد و ترمیم آن‌ها را تسريع می‌کند. ورزش در آموزش دانش‌آموزان باید جدی گرفته شود. متناسبانه کلاس درس ورزش همیشه بی‌خود و بی‌هدف اداره می‌شود."

با خود می‌بینی بر این فرض است که به منظور بهبود یادگیری، دانش‌آموزان نیاز به دانستن آنچه آن‌ها هنوز نمی‌دانند، دارند. وقتی فراغیر از اشتباهات خود آگاه می‌شود، جهت اصلاح آن‌ها تلاش خود را افزایش می‌دهد.

"باید تلاش کنیم تا بازخورد شخصی یادگیرنده را بیشتر کنیم. بازخورد تردیدها را کاهش داده و توانایی‌های سازگاری فرد را افزایش می‌دهد و در عین حال واکنش‌های فشار روانی هیپوفیز‌آдрنال را کاهش می‌دهد." استادی نظر جالبی دارد، وی به محک گذاشت تدریس معلمان را امری ضروری دانسته و به لزوم ارزشیابی نتایج تدریس در راستای نتایج یادگیری اشاره می‌کند:

"من معتقدم ارزشیابی فقط شامل نتایج یادگیری دانش‌آموزان نیست بلکه به واسطه ارزشیابی از فراغیران، نتایج آموزش و تدریس معلم نیز سنجش می‌شود. بهترین نوع بازخورد، بازخورد فرایندی است که فرستی برای اصلاح و رشد است. هم برای معلم و هم برای دانش‌آموز." محیط یادگیری آرام و به دور از تهدید نقش حیاتی و نیرومندی در عملکرد تحصیلی، روانشناختی و رفتاری دانش‌آموزان دارد. مشارکت‌کنندگان تهدید بیش از حد در محیط‌های یادگیری را یکی از موانع عمدۀ یادگیری ذکر کردند و معتقدند نخست باید نسبت به حذف تهدید از محیط یادگیری اقدام کرد. اظهارات آن‌ها به این شرح است: "زمانی که فراغیر در معرض تهدید قرار می‌گیرد بادمه، هیپوتالاموس را تهدید می‌کند. در نتیجه باعث ترشح کورتیزول و آدرنالین می‌شود. پس این مواد زمانی ترشح می‌شوند که فرد تحت تأثیر تهدید فیزیکی، محیطی، تحصیلی و مهم‌تر از همه اون‌ها عاطفی قرار می‌گیرد. اگر این هورمون‌ها بیشتر ترشح شوند باعث مرگ سلول‌های مغزی در هیپوکامپ می‌شوند. در نتیجه نباید از دانش‌آموزان انتظار یادگیری بهتری داشته باشیم."

انواع فعالیت‌های هنری قدرت بالایی در افزایش یادگیری دانش‌آموزان، تقویت تخیل، خلاقیت و نوآوری آن‌ها دارند. مشارکت‌کنندگان معتقدند یکی از روش‌های ارائه اطلاعات با روش‌های غنی و متنوع از طریق فعالیت‌های یادگیری مبتنی بر هنر صورت می‌گیرد.

"درگیر شدن در کارهای هنری موجب تقویت مسیرهای عصبی می‌شود که توجه و تمرکز را کنترل می‌نماید. موسیقی، نقاشی، و موسیقی، و تئاتر و ... ترکیبی از حرکت و پردازش شناختی هستند که اتصالات مغزی را بهبود می‌بخشند. شرکت در کلاس‌های هنری حداقل یک بار در هفته به رشد مغز فراغیران کمک می‌کند."

مشارکت‌کنندگان در اظهارات خود ضمن اشاره به جلب توجه فراغیر، حفظ توجه وی را نیز بسیار مهم بیان کرده‌اند و معتقدند مریبان باید بدانند دانش‌آموزان قادر به توجه یکنواخت برای مدتی طولانی نیستند

استید صاحبنظر در زمینه علوم اعصاب و آموزش علوم قرار گرفت و نظر آن‌ها در خصوص هر یک از این مضماین بررسی و با روش لاشه (۰) مورد محسنه قرار گرفت. مضماین اصلی که CVR آن‌ها ۰/۵ یا بزرگتر از ۰/۵ بود، به عنوان عوامل اصلی تدریس در نظر گرفته شد که در جدول ۲ آمده است.

جدول ۲ آمده است.

خارجی در دسترس و سایتها اینترنتی مرتبط با رویکرد عصب-تریبت به یادگیری و تربیت‌مراجعه و اطلاعات مورد نیاز جمع آوری گردید. حال سوال اینجاست این تعداد اصول و مفاهیم استخراج شده را چگونه می‌توان به فرایند آموزش علوم به خصوص زیست‌شناسی ارتباط دهیم. به این منظور مضماین استخراج شده در اختیار ۱۳ نفر از

جدول ۲: اصول یادگیری عصب-تریبت حاصل از شاخص سی وی آر لاشه (CVR)

| CVR | تعداد پاسخ‌های بسیار ضروری | اصول یادگیری |
|------|----------------------------|--|
| ۰/۶۹ | ۱۱ | به منظور ایجاد روابط قوی و ماندگار بینش بکههای عصبی باید دانش جدید به دانش قبلی یادگیرندگان پیوند داده شود. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | الگوهای دارای بار هیجانی و عاطفی به درک مفاهیم و یادسپاری بهتر تجارب یادگیری کمک می‌کند. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | هنرهای بصیری و نمایشی می‌تواند توجه و حافظه را افزایش دهد. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | الگوهای دارای بار هیجانی و عاطفی به هدایت توجه افراد کمک می‌کند. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | استرس و فشار روانی زیاد بر یادگیری مغز، تأثیر خوب دارد. |
| ۰/۵۴ | ۱۰ | راعیت عادت غذایی مطلوب بر یادگیری تأثیری می‌گذارد. |
| ۰/۸۴ | ۱۲ | تحرک جسمانی بر توانایی یادگیری مغز تأثیر دارد. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | مغز نمی‌تواند هم‌زمان به دو یا بیش از دو محرك توجه کند در واقع مغز انسان هم‌زمان چیزهای زیادی را حس می‌کند اما فقط چیزهایی را که انتخاب می‌کنیم که مورد توجه قرار می‌دهد (توجه انتخابی). |
| ۰/۵۴ | ۱۰ | مغز قادر به توجه مداوم و یکنواخت نیست و دوره‌های توجه کوتاه‌تری دارد. |
| ۰/۸۴ | ۱۲ | مغز زمانی اطلاعات پیچیده را بهتر باد می‌گیرد که آن‌ها را از طریق حواس چندگانه تجربه کند. |
| ۱ | ۱۳ | تمرین و تکرار موجب تقویت پیوندها و شبکه‌های عصبی می‌شود. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | مغز انسان عموماً به دنبال تازگی است. |
| ۰/۶۹ | ۱۱ | برای یادگیری بازخورد حائز اهمیت است. |
| ۰/۵۴ | ۱۰ | وقتی حقایق و مهارت‌ها در زمینه طبیعی و واقعی قرار دارند، مغز بهتر باد می‌گیرد. |

بحث

آموزشی دارد [۲۲]. این اصل کاربردهای بسیار مهمی برای یادگیری کلاسی دارد. یادگیری بسیاری از مفاهیم بر پایه تجارب قبلی صورت می‌گیرد. این اصل ریشه در فلسفه سازنده‌گرایی دارد؛ دانش آموzan دانش خود را بر پایه ارتباط بین دانش مفهومی جدید و یادگیری قبلی می‌سازند [۱۱]. ارتباط اطلاعات جدید به دانش قبلی فرصتی برای یادگیری معنادار ایجاد می‌کند [۲۴].

الگوهای دارای بار هیجانی و عاطفی به درک مفاهیم و یادسپاری بهتر تجارب یادگیری و هدایت توجه افراد کمک می‌کنند. مطالعه ابعاد هیجانی-فیزیولوژیکی مغز از دیدگاه زیست‌شناختی علمی جدید و بسیار مهم به شمار می‌روند. امروزه دانشمندان علم عصب، برای تشریح این اجزای ارزشمند از یادگیری، قدم‌های جدیدی برداشته‌اند. این اصل بیشترین تاکید کنندگان در شاخص لاشه را کسب کرده است. مشارکت کنندگان کمک به درک مفاهیم و یادسپاری بهتر تجارب یادگیری را از مهم‌ترین مزایای درگیری هیجانی فراگیران بیان کردن. اصلی‌ترین تاکید آن‌ها بر این است که رویدادهای هیجانی بهتر از رویدادهای خنثی درک شده و یاد گرفته می‌شوند. همچنین مغز از لحظه‌زنیکی به گونه‌ای طراحی شده است که در وهله اول به اطلاعاتی توجه می‌کند که دارای بار هیجانی قوی باشد. همچنین نظر مشارکت کنندگان بر این است که فراگیران به محتوایی توجه می‌کنند که برای آن‌ها خوشایند باشند. پژوهش Sander et al. [۲۵] (۲۰۰۵) مovid این مطلب است. طبق نظر Philp عوطف منجر به توجه می‌شود و توجه منجر به یادگیری، حافظه، حل مسئله می‌شود [۲۶]. قسمت عاطفی و قسمت شناختی مغز به هم مرتبط هستند؛ بسیاری از

در سال‌های اخیر، جامعه علمی شاهد بحث پیرامون ارتباط بین دانش عصب‌شناسی با اهداف آموزشی بوده است. آنچه که بحث معاصر درباره ارتباط بین علوم اعصاب و آموزش را از دوران گذشته تمیاز می‌کند، دانش انسانیت در مورد مغز انسان و عملکرد آن است که با ظهور و گسترش فناوری‌های تصویربرداری کامپیوترا مغز در دهه‌های اخیر فراهم شده است [۲۲]. هدف از این مطالعه کمک به تدوین اصول یادگیری مبتنی بر عصب-تریبت است. این اصول بر پایه نظر مشارکت کنندگان و اسناد و مدارک مرتبط در این زمینه جمع‌بندی و تأثیر آن بر یادگیری مورد بررسی قرار گرفت و هدف نهایی ایجاد یک توافق در بین کارشناسان به منظور کاربرد علمی این اطلاعات به طور رسمی در آموزش می‌باشد. نهایتاً شاخص سی وی آر لاشه چهارده اصل اساسی یادگیری را تأیید نمود. اولین و مهم‌ترین اصل حاصل از مصاحبه با شرکت کنندگان این است که به منظور ایجاد روابط قوی و ماندگار بین شبکه‌های عصبی باید دانش جدید به دانش قبلی یادگیرندگان پیوند داده شود. یادگیری از طریق پیش‌بینی دقیق و بر پایه الگوسازی اتفاق می‌افتد [۱۱، ۱۲]. بسیاری از یادگیری‌های انسان بر پایه توانایی مغز در تشخیص الگوهای است. تشخیص الگو به واسطه مقایسه مدادوم اطلاعات جدید با آنچه که قبلاً می‌دانیم صورت می‌گیرد. برای هر آنچه ما می‌دانیم شبکه‌های عصبی در مغز وجود دارد. هر واقعیتی که می‌دانیم، هر ایده‌ای که درک می‌کنیم و هر عملی که انجام می‌دهیم شکلی از شبکه نورون‌ها در مغز است. چالش اصلی این است که شبکه شخصی هر فرد شبیه شبکه دیگران نیست. استفاده از شبکه‌های یادگیرندگان به عنوان نکته شروع نیاز به یک تغییر اساسی در نظام

کمریندی قدامی (نواحی مرتبط با شناخت، تصمیم‌گیری و عواطف در مغز) می‌شود. مشخص نمودن انتظارات و اهداف روش نیز به کاهش استرس داش آموزان کمک می‌کند.

همچنین مشارکت‌کنندگان به تأثیر تغذیه و تحرک‌جسمانیدر افزایش توانایی پیادگیری مغز اشاره کرده‌اند. تمرین و تحرک فیزیکی کارکرد مغز را تقویت می‌کند، وضع روانی را بهبود بخشیده و یادگیری را افزایش می‌دهد. تحرک و فعالیت جسمانی به واسطه افزایش مطلق جریان خون به سمت مغز، موجب افزایش اکسیژن‌رسانی و همچنین تحويل مواد غذی مورد نیاز سلول‌های عصبی از جمله گلوكز می‌شود. افزایش اکسیژن‌رسانی انرژی کافی در اختیار مغز قرار می‌دهد، استرس کاهش می‌یابد. تحرک جسمانی به لحاظ شناختی در تغییر تمرکز مجدد توجه تأثیر می‌گذارد که این امر بر شکل‌گیری و بهبود حافظه مؤثر است [۳۷]. [۳۷] معلمان باید فعالیت‌های جسمانی را در فعالیت‌های روزانه قرار دهند. فعالیت بدنی مانند دویدن و انواع ورزش‌های هوایی حریان اکسیژن به مغز را بهبود می‌بخشند اما مغز به چیزی بیشتر از اکسیژن نیاز دارد. مغز همچنین نیاز به آب و گلوكز دارد. از دست دادن آب می‌تواند شدیداً یادگیری را مختل کند. پروتئین نیز برای سلامتی مغز ضروری است. پروتئین سطح سروتونین در مغز را افزایش می‌دهد که باعث افزایش هوشیاری، توجه و انگیزه می‌شود. اصل بعدی که با شاخص سی وی آر لاشه مورد تأیید قرار گرفت این است که مغز نمی‌تواند همزمان به دو یا بیش از دو محرك توجه کند در واقع مغز انسان همزمان چیزهای زیادی را حس می‌کند اما فقط چیزهایی را که انتخاب می‌کنیم مورد توجه قرار می‌دهد (توجه انتخابی). همچنین مغز قادر به توجه مداوم و یکنواخت نیست و دوره‌های توجه کوتاه‌تر دارد. مشارکت‌کنندگان این دو اصل را به عنوان اصول مهم تاثیرگذار بر یادگیری قلمداد کردن. هر انسانی به صورت پیوسته غرق در میدانی از محرك‌هast و به صورت پیوسته بخشی از این میدان را انتخاب کرده و به آن توجه می‌کند. توجه یک پدیده طبیعی است که به واسطه علائق، چیزهای نو، عواطف و معانی، راهبرد می‌شود. مطالعات عصب‌تریبت نشان می‌دهد مغز نمی‌تواند توجه نکند، در واقع مغز همواره نسبت به چیزی توجه می‌کند [۱۱].

توجه مداوم توانایی تمرکز بر روی یک موضوع خاص برای مدت زمان طولانی است و توجه انتخابی توانایی نادیده گرفتن عوامل دیگر و محرك‌های مزاحم و تمرکز بر روی یک موضوع خاص می‌باشد. وقتی توجه مغز به چیز دیگری است، آنچه در مقابلش قرار دارد را نمی‌بیند. وقتی داش آموز نسبت به هدف یادگیری مطمئن نیست، احتمالاً به جنبه‌های غیرمربوطی از فعالیت توجه نشان می‌دهد و در یادگیری ناموفق خواهد بود [۱۱]. پس تعیین اهداف یادگیری صریح به یادگیرنده‌گان کمک می‌کند تا به آنچه باید یاد بگیرند توجه کرده و یاد بگیرند. Immordino-Yang روشن ساخت که فرخانی توجه افراد برای محرك‌های مفروض به نوع و سطح تجربه عاطفی وابسته است. سطح توجه افراد وابسته به عاطفه‌ای است که با موقعیت همراه است. عاطفه بهتر مساوی با توجه بهتر و یادگیری بهتر است.

مغز زمانی اطلاعات پیچیده را بهتر یاد می‌گیرد که آن‌ها را از طریق حواس چندگانه تجربه کند. این اصل به کرات توسط متخصصان مورد تاکید قرار گرفت. مغز توانایی پردازش چندگانه دارد که به صورت طبیعی به شیوه موازن رخ می‌دهد [۱] مطالعات نشان داده‌اند که با

تصمیمات ما از چگونگی احساس ما تأثیر می‌پذیرد [۲۷]. خلق محیط کلاسی مشتب و عاطفی توسط معلمان، ارتباط‌هایی برای یادگیری عمیق ایجاد می‌کند [۱۱، ۲۷].

از طرف دیگر زمانی که یادگیرنده‌گان احساس تهدید، درماندگی و خستگی می‌کنند، فقط قادرند حقایق منفرد را به یاد آورند و از پردازش‌های انتقادی عاجزند. پس می‌توان گفت عواطف تعیین می‌کنند که یادگیرنده‌گان به چه چیزی توجه کنند و بنابراین بر آنچه یاد می‌گیرند نیز تأثیر می‌گذارد [۲۶]. واضح است که فریندهای تفکر به سطح پایینی از استرس نیاز دارند [۲۸].

هنر نیز یکی از کدهای مکرری است که از گفتگو با متخصصان پدید آمد. مشارکت‌کنندگان گزارش کرده‌اند استفاده از برنامه درسی مبتنی بر هنر باعث افزایش لذت یادگیری می‌شود. هر شکلی از هنر شبکه‌های عصبی را درگیر می‌کند. هنرهای بصری و نمایشی می‌تواند توجه و حافظه را افزایش دهد. طراحی برنامه هنری می‌تواند عاملی برای کاهش استرس باشد. چندین نظریه در یادگیری مغز محور استفاده از هنر به عنوان وسیله‌ای برای ثبت احساسات انسانی را حمایت کرده‌اند که باعث ایجاد ارتباطات عصبی جهت بازیابی دانش قبلی و ارتباط با تجارب کنونی با هدف ساخت معنا می‌شود. نظریه Hermann در مورد چهار قسمت مغز این زمینه را حمایت می‌کند و فرسته‌هایی برای طراحی برنامه درسی فراهم می‌کند تا با مدل‌های سه بعدی در فرایند یادگیری و تدریس انطباق دهد [۲۹]. مدل چهار بعدی آموزش اگر از طریق استفاده از زیبایی شناسی انجام شود، بسیار معنی‌دار است و باعث افزایش تولید انдрوفین‌ها می‌شود، به طوری که یادگیری به حداقل توانایی خود می‌رسد. طبق نظر Rooney فعالیتهای تدریس و یادگیری هنر محور سطح علاقه و انگیزه داش آموزان را بالا می‌برد و طبق برخی گزارش‌ها، مهارت‌های شناختی برای کسب دست‌آوردهای دانشگاهی را بهبود می‌بخشد [۲۰].

تأثیر مخرب استرس و فشار روانی زیاد بر یادگیری مغز اصل مهم دیگری بود که از مصاحبه با شرکت‌کنندگان حاصل شد. تحقیقات نشان می‌دهد که احساسات چگونه برانگیخته می‌شوند (چه مشتب و چه منفی) و چگونه بر حافظه، توجه و حتی تفکر سطح بالا تأثیر می‌گذارد. استرس متوسط در برخی زمینه‌ها ممکن است باعث افزایش توانایی خود می‌شود [۳۳-۳۱].

Schwabe and Wolf یک کاهش سی درصدی در عملکرد دانشجویانی مشاهده کردنده که هنگام یادگیری لغات جدید در شرایط استرس زا قرار داشتند [۳۴]. اطلاعات رسیده به مغز قبل از آنکه به نواحی مرتبط با تفکر سطح بالا برسد، با احساسات در ارتباط است. پیام تلویحی این یافته این است که مریبان نمی‌توانند اهمیت خلاقیت در محیط‌های یادگیری مشتب که تأثیر منفی استرس را کاهش می‌دهد، انکار کنند، همچنین ایجاد فرسته‌هایی برای برقراری ارتباط شخصی داش آموز با بزرگسالان به معلمان پیشنهاد می‌شود. این امر افزایش عملکرد و کاهش استرس و به دنبال آن کاهش رفتارهای خطر پذیر است به دنبال دارد [۳۵]. گجاندن طنز و خنده باعث کاهش استرس می‌شود. داش آموزان کلاس‌هایی که طنز آمیز می‌باشد، عملکرد بهتری از خود نشان می‌دهند [۳۶]. روحیه مشتب می‌تواند روند ایجاد خلاقیت را تسهیل کند زیرا باعث افزایش فعالیت در قشر پیش پیشانی و قشر

ارزشیابی، سنجش و بازخورد مهم‌ترین و در عین حال مناقشه برانگیزترین جنبه‌های یادگیری دانش‌آموزان هستند. برای ایدگیری، بازخورد حائز اهمیت است. کل مغز موجودی است که به خود رجوع می‌کند؛ در واقع براساس آن چه که تا به حال انجام شده است، تصمیم می‌گیرد که چه کاری انجام دهد. بدون این نظام شکوهمند بازخورد (در مغز)، از یادگیری عاجز خواهیم بود. در علوم اعصاب، بازخورد یا حلقه‌های بازخورد اشاره به پاسخ‌های خودکار عصبی به محرک‌ها دارد که منجر به اقدامات پیش‌بینی شده می‌شود [۴۰]. مسئله مهم، تمرکز بر این موضوع است که دانش‌آموزان باید بازخورد از عملکرد خود داشته باشند [۴۱]. یکی از پیام‌های این اصل به معلمان این است که گروه‌بندی روشی عالی برای بازخورد اجتماعی و تفصیلی محسوب می‌شود. وقتی دانش‌آموزان با یکدیگر صحبت می‌کنند، در مورد نظرها و رفتارهای هم‌دیگر، بازخورد و پیش‌بینی دریافت می‌کنند.

اصل دیگر که به کرات در مصاحبه با متخصصان و در منابع مورد تأکید بوده، این است که وقتی حقایق و مهارت‌ها در زمینه طبیعی و واقعی قرار دارند، مغز بهتر یاد می‌گیرد. دانش‌آموزانی که در بافت زندگی واقعی یاد می‌گیرند عملکرد بهتری نسبت به کسانی دارند که صرفاً برداشتی از بافت دارند [۴۱].

طراحی درس‌های اصیل و واقعی یکی از جنبه‌های زمان بر یادگیری است. منظور از اصیل بودن این است که مفاهیم در دنیای واقعی زندگی فرآیندی قرار دارد [۱۱]. به عنوان مثال دانش‌آموزان زمانی قانون نیوتن را راحت‌تر به یاد می‌آورند که افتدان یک سبب از درخت را در مقابل چشمانشان بینند. معلمان باید تلاش کنند تا بین آنچه در کلاس تدریس می‌شود با کاربرد در زندگی دانش‌آموزان مرتبط کنند. این امر نه تنها نیازمند دانستن موضوع است بلکه درک نیازهای دانش‌آموزان است. درک نیازهای دانش‌آموزان می‌تواند تنها از طریق ارزیابی دقیق دانش قبلي آنان و توجه به بافت فرهنگی که آن‌ها با خود به کلاس می‌آورند، صورت گیرد. با این اوصاف شیوه صحیح‌تر و اصولی‌تر آن است که فرصت‌هایی برای فرآیندان فراهم شود تا بتوان یک موضوع را از طریق تجربه عملی در محیط واقعی و نه صرفاً تلاش نظری بیاموزند و این هدف ممکن است با استفاده از روش آموزشی یادگیری موقعیتی (Contextual learning) جامه عمل پوشد.

نتیجه‌گیری

با وجود تفاوت دیدگاه درباره نحوه به کارگیری یافته‌های علوم اعصاب در تربیت و یادگیری، دیدگاه غالب آن است که علوم اعصاب می‌تواند به عنوان یک منبع ارزشمند اطلاعاتی برای تفکر در علوم تربیتی قلمداد شود [۸].

در مجموع یافته‌های تحلیل نشان می‌دهند که مطالعه و درک ساختار و عملکرد مغز در تفکر و عمل برنامه درسی گام بسیار مهمی در بهبود فرایند آموزش و یادگیری دانش‌آموزان است. علوم اعصاب اطلاعات بسیار ارزشمندی در مورد سیستم یادگیری مغز فراهم می‌کند که به ما اجازه می‌دهد تا تصمیمات آگاهانه‌تری در مورد برنامه‌های درسی بگیریم. اصول یادگیری مبتنی بر عصب‌تربیت بر پایه نظر مشارکت‌کنندگان و استناد و مدارک مرتبط در این زمینه جمع‌بندی و تأثیر آن بر یادگیری مورد بررسی قرار گرفت و هدف نهایی ایجاد یک توافق در بین کارشناسان به منظور کاربرد علمی این اطلاعات به طور

تکیه بر همه حواس، یادگیری اثربخش‌تر خواهد بود و با کارگیری حواس پنجگانه، پردازش اطلاعات و درگیر شدن فرآیند، بیشتر از زمانی است که از یک حس استفاده می‌شود. با استفاده از حواس چندگانه، اتصالات شناختی بیشتر شده و مفهوم‌سازی بهتر صورت می‌گیرد. همچنین به راحتی می‌توان اطلاعات را بازیابی کرد. برای یک معلم بسیار مهم است که با راهنمایی‌های مفید در مورد چنگونگی یادگیری، تجرب چند حسی برای کمک به یادگیری فرآیندان فراهم کند. هر چه روش‌های دریافت اطلاعات متنوع تر باشد، احتمال ماندگاری بیشتر اطلاعات در مغز وجود دارد. ابزارهای رسانه‌ای مختلف، نواحی مختلفی از مغز را فعال می‌کنند و زمانی که بخش‌های متعددی از مغز در هماهنگی با هم فعال می‌شوند می‌توان اطلاعات را سریعتر به خاطر سپرد و نگهداری کرد. بینایی حس بسیار مهمی است و بیشترین درصد یادگیری از طریق همین حس صورت می‌گیرد. می‌توان با استفاده از فعالیت‌های بصری، تدریسی به یاد ماندنی‌تر و تعاملی‌تر داشت و دانش آموزان خود را با منابع چشم‌نوایی از قبیل: ورق‌های سیاه و سفید، ترکیب رنگ‌ها و ... ایجاد انگیزه و یادگیری آنان را تحریک کرد. بنابراین، بهتر است معلمان برای داشتن یک کلاس درس شاد و دانش‌آموزان موفق از یادگیری چند حسی که شامل فعالیت‌هایی است که تحریک تمام حواس را دربی دارد، استفاده کنند.

علم عصب-تربیت از ارزش کاربرد تکرار برای آموزش یک ایده پشتیبانی می‌کنند. تمرین و تکرار موجب تقویت پیوندها و شبکه‌های عصبی می‌شود. تجربه به طور مداوم ارتباطات عصبی را تغییر می‌دهد. این موضوع از این قاعده پیروی می‌کند که از آن استفاده کن یا دسترسی به آن را از دست بد. مسیرهای سیناپسی که استفاده نمی‌شوند در معرض هرس عصبی قرار دارند در حالیکه مسیرهای عصبی که به منظور یادگیری تکرار می‌شوند، تقویت می‌شوند [۱۱].

پردازش هر چه بیشتر اطلاعات طی زمان، موجب شکل‌گیری پیوندهای بیشتر، تحکیم‌های بهتر و در نتیجه بهبود حافظه می‌شود [۸]. این مفهوم حاوی این پیام است که دانش‌آموزان برای بادسپاری اطلاعات نیاز به تمرین و تکرار دارند. در کلاس‌های درسی که به روش مغزمحور هدایت می‌شوند، یادگیرندهای گران هر بار به شیوه مشابهی به تمرین و فعالیت نمی‌پردازنند. رهنمودهای مهم برای کلاس درس می‌تواند شامل موارد زیر باشد: تقویت توانایی تلحیص و یادداشت برداری دانش‌آموزان، تشویق دانش‌آموزان به استخراج مطالب کلیدی و ارائه در کلاس درس، بهره‌گیری از سازماندهی گرافیکی برای تکرار مطالب چون نقشه-مفهومی و کارهای گروهی [۲۷]. همچنین بسیاری از مطالعات عصب-تربیت از این اصل حمایت می‌کنند که مغز انسان عموماً بهند بال‌تازگی است. تجرب نو روشنی قدرتمند برای جلب و حفظ توجه دانش‌آموزان می‌باشد [۳۹، ۳۸].

چیزهای جدید در مغز دوپامین آزاد می‌کند و دوپامین هم موجب افزایش انگیزه و ایجاد نورون‌های جدید در مغز می‌شود. وقتی دانش‌آموز به دنبال چیزهای تازه می‌گردد یا در معرض محتواهای تازه قرار می‌گیرد چندین اتفاق می‌افتد. اول از همه، با هر فعالیتی که انجام می‌دهد یک اتصال سیناپسی ایجاد می‌شود. این اتصالات روی یکدیگر ساخته می‌شود و در نتیجه فعالیت عصبی فرد افزایش می‌باید و اتصالات بیشتری ایجاد می‌شود تا روی اتصالات دیگر قرار می‌گیرند، این یعنی یادگیری اتفاقی افتاد [۲۷].

تعارض منافع

بین نویسنده‌گان و مجله راهبردهای آموزش در علوم پزشکی هیچ گونه تعارض منافع وجود ندارد.

منابع مالی

توسط محقق تأمین منابع گردیده است.

References

1. Bransford TL, Ofili E. The paradox of coronary heart disease in African-American women. *J Natl Med Assoc.* 2000;92(7):327-33. pmid: 10946528
2. Immordino-Yang MH. Implications of Affective and Social Neuroscience for Educational Theory. *Educ Philos Theory.* 2013;43(1):98-103. doi: 10.1111/j.1469-5812.2010.00713.x
3. Willis J. Review of Research: Brain-Based Teaching Strategies for Improving Students' Memory, Learning, and Test-Taking Success. *Childhood Educ.* 2007;83(5):310-5. doi: 10.1080/0094056.2007.10522940
4. Martín-Lloeches M. Neuroscience and education: We already reached the tipping point. *Psicol Educ.* 2015;21(2):67-70. doi: 10.1016/j.pse.2015.09.001
5. Giedd JN. The teen brain: insights from neuroimaging. *J Adolesc Health.* 2008;42(4):335-43. doi: 10.1016/j.jadohealth.2008.01.007 pmid: 18346658
6. Frith U. Teaching in 2020: the impact of neuroscience. *J Educ Teach.* 2006;31(4):289-91. doi: 10.1080/02607470500280118
7. Varma S, McCandless BD, Schwartz DL. Scientific and Pragmatic Challenges for Bridging Education and Neuroscience. *Educ Res J.* 2016;37(3):140-52. doi: 10.3102/0013189x08317687
8. Nouri A. Defining the boundaries for neuro-education as a field of study. *Educ Res J.* 2012;27(1/2):1-25.
9. Ansari D, De Smedt B, Grabner RH. Neuroeducation – A Critical Overview of An Emerging Field. *Neuroethics.* 2011;5(2):105-17. doi: 10.1007/s12152-011-9119-3
10. Fischer KW, Goswami U, Geake J. The Future of Educational Neuroscience. *Mind Brain Educ.* 2010;4(2):68-80. doi: 10.1111/j.1751-228X.2010.01086.x
11. Nouri A, Mehrmohammadi M. Defining the Boundaries for Neuroeducation as a Field of Study. *Educ Res J.* 2012;27(1/2):1.
12. Campbell SR. Educational Neuroscience: Motivations, methodology, and implications. *Educ Philos Theory.* 2013;43(1):7-16. doi: 10.1111/j.1469-5812.2010.00701.x
13. Caine RN, Caine G. Understanding a brain-based approach to learning and teaching. *Educ Leadersh.* 1990;48(2):66-70.
14. Ansari D, Coch D. Bridges over troubled waters: education and cognitive neuroscience. *Trends Cogn Sci.* 2006;10(4):146-51. doi: 10.1016/j.tics.2006.02.007 pmid: 16530462
15. Bruer JT. Education and the Brain: A Bridge Too Far. *Educ Res J.* 2016;26(8):4-16. doi: 10.3102/0013189x026008004
16. Diamond MC, Greer ER, York A, Lewis D, Barton T, Lin J. Rat cortical morphology following crowded-enriched living conditions. *Exp Neurol.* 1987;96(2):241-7. doi: 10.1016/0014-4886(87)90042-2 pmid: 3569452
17. Fischer K. Award: Transforming Education Through Neuroscience. *Mind Brain Educ.* 2014;8(1):1-2. doi: 10.1111/mbe.12036
18. Goswami U. Neuroscience and education: from research to practice? *Nat Rev Neurosci.* 2006;7(5):406-11. doi: 10.1038/nrn1907 pmid: 16607400
19. Caramazza A, Coltheart M. Cognitive Neuropsychology twenty years on. *Cogn Neuropsychol.* 2006;23(1):3-12. doi: 10.1080/02643290500443250 pmid: 21049319
20. Thomas David R. The contribution of qualitative research to evidence-based medicine. *Health Res Methods Advis Serv.* 2000;34:18-9.
21. Howard P. [Neuroscience, Educational Sciences, and Brain Introduction Neurobiological Research]. Iran: Samt Publisher; 2011.
22. Clement ND, Lovat T. Neuroscience and Education: Issues and Challenges for Curriculum. *Curricul Inq.* 2015;42(4):534-57. doi: 10.1111/j.1467-873X.2012.00602.x
23. Hendel-Giller R, Hollenbach C, Marshall D, Oughton K, Pickthorn T, Schilling M, et al. The neuroscience of learning: A new paradigm for corporate education. St. Louis, Missouri (USA): The Maritz Institute; 2011.
24. Tompkins AW. Brain-based learning theory: An online course design model. Liberty University; 2007.
25. Sander D, Grandjean D, Pourtois G, Schwartz S, Seghier ML, Scherer KR, et al. Emotion and attention interactions in social cognition: brain regions involved in processing anger prosody. *Neuroimage.* 2005;28(4):848-58. doi: 10.1016/j.neuroimage.2005.06.023 pmid: 16055351
26. Arzy-Mitchell BK. Brain-Based Learning for Adolescent Science Students A Review of the Literature. Wyoming: University of Wyoming; 2013.
27. Immordino-Yang MH, Damasio A. We Feel, Therefore We Learn: The Relevance of Affective and Social Neuroscience to Education. *Mind Brain Educ.* 2007;1(1):3-10. doi: 10.1111/j.1751-228X.2007.00004.x
28. Langeler CA, Connell JD. Emotions and learning: Where brain based research and cognitive-behavioral counseling strategies meet the road. *River Coll Online Acad J.* 2005;1(1):1-13.
29. Inocian RB. Integrated Arts-based Teaching (IAT) Model for Brain-based Learning. *J Curricul Teach.* 2015;4(2). doi: 10.5430/jct.v4n2p130
30. Rooney R. Arts-based teaching and learning: Review of the literature (Prepared by Westat for VSA Arts). 2004.
31. Joels M, Pu Z, Wiegert O, Oitzl MS, Krugers HJ. Learning under stress: how does it work? *Trends Cogn Sci.* 2006;10(4):152-8. doi: 10.1016/j.tics.2006.02.002 pmid: 16513410
32. Lupien SJ, Maheu F, Tu M, Fiocco A, Schramek TE. The effects of stress and stress hormones on human cognition: Implications for the field of brain and cognition. *Brain Cogn.* 2007;65(3):209-37. doi: 10.1016/j.bandc.2007.02.007 pmid: 17466428
33. Goswami U. Neuroscience and education. *Br J Educ Psychol.* 2004;74(Pt 1):1-14. doi: 10.1348/000709904322848798 pmid: 15096296
34. Schwabe L, Wolf OT. Learning under stress impairs memory formation. *Neurobiol Learn Mem.* 2010;93(2):183-8. doi: 10.1016/j.nlm.2009.09.009 pmid: 19796703
35. Hamre BK, Pianta RC. Early Teacher-Child Relationships and the Trajectory of Children's School Outcomes through Eighth Grade. *Child Dev.* 2001;72(2):625-38. doi: 10.1111/1467-8624.00301
36. Thambiprakash S, Franklin S, Jabamone S, editors. Effective teaching with humor. ISERD International Conference; 2015; Bangkok, Thailand.
37. Jensen E. Teaching with the brain in mind: ASCD; 2005.
38. Walker JL. Brain-Targeted Early Childhood Beginnings: A Case Study in India: Johns Hopkins University; 2016.
39. Hardiman M. Informing pedagogy through the brain-targeted teaching model. *J Microbiol Biol Educ.* 2012;13(1):11-6. doi: 10.1128/jmbe.v13i1.354 pmid: 23653775

رسمی در آموزش می‌باشد. در پایان لازم است تاکید شود که اصول یادگیری بر گرفته از علوم اعصاب، نیازمند آزمون در شرایط واقعی است که این امر نیازمند مشارکت متخصصان علوم اعصاب، روانشناسی، علوم تربیتی و معلمان در طراحی و اجرای برنامه‌های درسی است.

تأثیرات اخلاقی

کلیه بررسی متون توسط خود نویسنده و به طور کاملاً علمی صورت گرفته است.

- Δ

40. Jehee JF, Rothkopf C, Beck JM, Ballard DH. Learning receptive fields using predictive feedback. *J Physiol Paris.* 2006;100(1-3):125-32.
41. Agarwal PK, Bain PM, Chamberlain RW. The Value of Applied Research: Retrieval Practice Improves Classroom Learning and Recommendations from a Teacher, a Principal, and a Scientist. *Educ Psychol Rev.* 2012;24(3):437-48. doi: [10.1007/s10648-012-9210-2](https://doi.org/10.1007/s10648-012-9210-2)